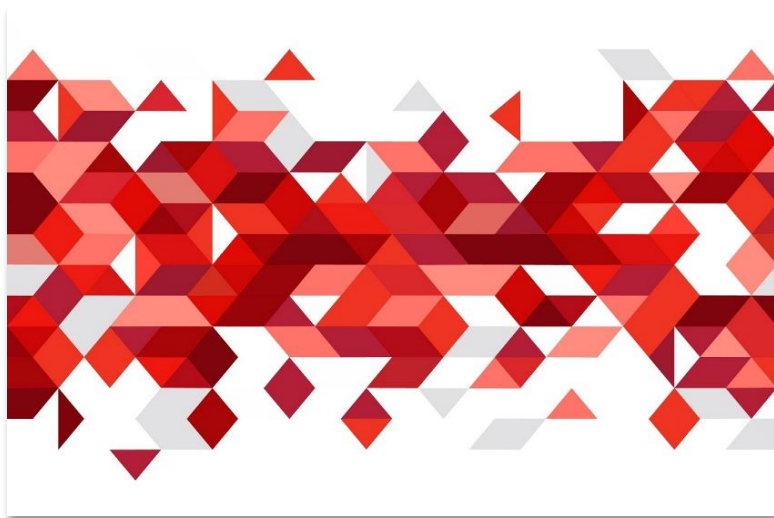


برنامه کافی نیست؛ وجهی چپ باید بازسازی شود

سعید رهنما



«گفتمان چپ: بایسته‌ها و درس‌های تاریخی» ۲



مقاله‌ی حاضر، به دنبال مقاله‌ی «نگاهی به برنامه‌های جریانات چپ

انقلابی»^۱ نگاشته شده است که به سبب وقوع جنگ ۱۲ روزه و حمله‌ی

اسرائیل/امریکا به ایران، با تأخیر منتشر می‌شود.

وجهه‌ی چپ

یافتن معادل دقیق فارسی برای واژه‌ی «ایماژ» در فرانسه یا «ایمچ» در انگلیسی چندان ساده نیست. شاید وجهه یا تصویر ذهنی یا پنداشت نزدیک‌ترین معادل باشد. نکته‌ی محوری مقاله‌ی حاضر این است که تصور چپ از خود با تصور جامعه‌ی امروز ایران از چپ بسیار متفاوت است و نیاز به تغییر دارد. وجهه‌ای که چپ از خود در ذهن دارد، مبتنی بر نقش عظیمی است که بیش از یک‌صد سال در روشنگری، روشنفکری و ترقی‌خواهی، و مبارزه علیه ستم و بیداد، دیکتاتوری و مداخله‌های امپریالیستی، و در دفاع از حقوق زحمتکشان، زنان، و ملیت‌های ایرانی بر عهده داشته، و در این راه رنج و محرومیت و زندان و اعدام و سر به نیست شدن و تبعید را به جان خریده است.

اما متأسفانه به نظر می‌رسد تصور بخش بزرگی از جامعه از چپ، با این وجهه انطباق ندارد. چپ به عنوان مخالف نظم حاکم همیشه هدف دشمنی حاکمیت سیاسی و طبقات مسلط اقتصادی بوده که ایدئولوژی حاکم و هژمونی غالب بر جامعه را شکل بخشیده و می‌بخشند. علاوه بر آن، چپ سوسیالیستی ماتریالیست با باور به سکولاریسم و این-دنیا‌یی بودن، همیشه در معرض عداوت و دشمنی رهبران و باورمندان سرسخت مذاهب نیز بوده است. حمله‌های شدید و آشکارا خصمانه به چپ از جانب برخی «روشنفکران»، «هنرمندان» و رسانه‌های حکومتی امروزی شاهد این ادعا است. نظام آموزشی، علوم اجتماعی، تاریخ‌نگاری مسلط، رسانه‌های ملی و بین‌المللی، همگی تحت کنترل جریانات راست و لیبرال و مذهبی به‌طور مداوم تصویری ضد چپ عرضه کرده و اشاعه داده‌اند.

اما برکنار از خصومت و نفوذ قدرت‌مداران در لطمه به وجهه‌ی چپ، نقش خطاهای سیاسی خود چپ در شکل بخشیدن به ذهنیت ضد چپ در میان اکثریت جامعه را

نمی‌توان انکار کرد. در عرصه‌ی جهانی، تجربه‌ی انقلاب اکتبر و چگونگی استقرار شوروی، ظهور استالینیسم، استقرار دیکتاتوری‌های حزبی و فردی، سرکوب‌های سیاسی، و دیگر سیاست‌های نابخردانه، و سرانجام سقوط «سوسیالیسم واقعاً موجود»، بیش از هر عامل دیگری وجهه‌ی چپ و سوسیالیسم را خدشه‌دار کرد و بهترین بهانه را به‌دست قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی، که از همان آغاز به مقابله‌ی بی‌امان با این نظام برخاسته بودند، داد تا ایده‌ی سوسیالیسم و مبارزات سوسیالیست‌ها را به چالش کشند.

در بررسی پرونده‌ی چپ و تداوم سیاست بی‌اعتبار کردن چپ در ایران، باید نقش‌های فرهنگی و سیاسی چپ را از هم تفکیک کنیم، هر چند که این دو عرصه به‌سادگی قابل تفکیک نیستند. برکنار از سهم برجسته‌ی سوسیالیست‌های اولیه‌ی ایرانی در یک قرن پیش، نقش عظیم حزب توده ایران در مراحل اولیه‌ی تشکیل این حزب در اشاعه‌ی ایده‌های مدرن و ترقی‌خواهانه، بسیج روشنفکران، و سازماندهی جنبش کارگری، انکارناپذیر است. اما سیاست‌هایی که تحت تأثیر سیاست کلی حاکم بر «اردوگاه سوسیالیستی» به‌خصوص در جریان نهضت ملی‌شدن نفت در پیش گرفت، وجهه‌ی این حزب را به‌عنوان جریانی وابسته به یک قدرت خارجی شدیداً خدشه‌دار کرد. در مقطع بعدی در دوران انقلاب بهمن، به‌سبب ادامه‌ی دنباله‌روی حزب از سیاست خارجی شوروی و حمایت بی‌چون‌وچرا از حاکمیت جدید، که به‌مدد تغییر تحمیلی رهبری حزب میسر شد، صدمات مهلک‌تری به وجهه‌ی سیاسی حزب و از آن مهم‌تر به وجهه‌ی چپ به‌طور کلی وارد شد. سرگذشت حزب توده ایران شاید یکی از بزرگ‌ترین تراژدی‌های سیاسی در ایران باشد که طی آن هزاران مرد و زن، که بسیاری از آن‌ها با پشت کردن به امکانات و موقعیت‌های ممتاز فردی، در جهت آرمان‌های ترقی‌خواهانه مبارزه کرده و عمری را در تبعید سر کرده بودند، به زندان افتادند و بسیاری اعدام و سرب‌نیست شدند. برکنار از خطاها و فرصت‌طلبی‌های پاره‌ای از رهبران، مسئولیت اصلی این شکست‌های حقارت‌بار متوجه حزب کمونیست شوروی است که «احزاب برادر» را به احزاب خدمتکار تبدیل کرد. سرانجام دیگر احزاب برادر، از جمله حزب کمونیست مصر که به دستور شوروی خود را در مقابل عبدالناصر منحل کرد، و یا قبل از آن حزب

کمونیست هند که در اوج مبارزه‌ی ضداستعماری، به دستور شوروی از مبارزه با استعمار انگلستان دست برداشت، چندان متفاوت نیست.

جریان فدائیان خلق در مقطع انقلاب بهمن، به برکت استقلال سیاسی و مبارزات چشمگیرش در دوران دیکتاتوری محمدرضا شاه و آمادگی رهبران و کوشندگان آن برای پرداخت هزینه‌های گزاف از آزادی و جان خود، از وجهه مثبتی برخوردار بود، هواداران زیادی از همه‌ی اقشار اجتماعی را به خود جلب کرد، و به‌عنوان بزرگ‌ترین نماینده‌ی جریان چپ در ایران مطرح شد. هواداران وسیع این جریان نه لزوماً رهبران آن را می‌شناختند و نه از برنامه‌های آن اطلاع دقیقی داشتند، و صرفاً بر اساس تصویری از اسطوره‌ی مقاومت در مقابل دیکتاتوری و سلطه‌ی خارجی، پیرو این جریان شدند. پاره‌ای دیگر از جریانات چپ نیز که رهبران‌شان از زندان‌ها آزاد شده بودند، به درجات مختلف در جامعه نفوذ سیاسی پیدا کردند. در همان مقطع، جریاناتی نیز از سوی دانشجویان بازگشته از خارج از کشور به وجود آمدند.

اما سیاست‌هایی که این جریانات در آن دوران در پیش گرفتند، نه تنها نتوانست وجهه‌ی چپ را بازسازی کند، بلکه به شکل‌ها و درجات مختلف به‌مراتب آن را بیشتر تخریب کرد. بی‌تجربگی، ضعف نظری، هیجان‌زدگی در فضای نظری آن زمان، و پیروی کورکورانه از تجارب جریانات چپ در دیگر کشورها، برای چپ و برای سرنوشت انقلاب بهمن فاجعه‌بار بود. در این‌جا قصد و امکان تجزیه و تحلیل سیاست‌ها و خطاهای این جریانات در کار نیست، اما کافی است اشاره شود که چگونه بزرگ‌ترین جریان چپ، یعنی فدائیان با پیگیری سیاست‌های متغیر و متناقض دچار انشعابات متعدد شد. بخش موسوم به اکثریت سازمان تحت تأثیر اشغال سفارت آمریکا توسط طرفداران رژیم و حمله‌ی عراق به ایران، از مخالفت با جمهوری اسلامی، که در رفراندوم به آن رأی نداده بود، دست کشید و تحت لوای مبارزه‌ی ضد امپریالیستی به حمایت از آن برخاست و بخش اقلیت آن به امید سرنگونی رژیم به مقابله‌ی مستقیم خود-نابودکننده با آن ادامه داد. بخش اکثریت بیشتر و بیشتر به حزب توده نزدیک شد. و تا آن‌جا پیش رفت که قصد انحلال خود و پیوستن به حزب توده را در دستور کار قرار داد.

حمایت بی‌چون‌وچرای سازمان اکثریت و حزب توده از حاکمیت جدید، در شرایطی که سرکوب خشن دیگر جریانات چپ شدت گرفته بود، به اعتبار و حیثیت جریانات

چپ لطمه‌ی مرگبارتری زد. بااین حال، سرکوب خونینی که به سرعت دامن خود آن‌ها را نیز گرفت و اعدام‌ها، زندانی شدن‌ها و تبعید بخش عمده‌ای از رهبران و هواداران‌شان را رقم زد، تاثیری در پاک‌سازی وجهه‌ی آن‌ها نداشت. سرانجام فدائیان نیز تراژدی سیاسی دیگری است که با آنچه که در مورد حزب توده گفته شد، تفاوت چندانی ندارد و چه بسیار انسان‌های شریفی که با امید رهایی ایران و احقاق حقوق محرومان جان خود را از دست دادند، زندانی و یا آواره شدند. سرنوشت دیگر جریان‌ات چپ نیز -- چه آن‌ها که با سابقه‌ی مبارزاتی در داخل ایران بر این تصور بودند که با جنگ مسلحانه یا رویارویی مستقیم می‌توانند قدرت را به دست بگیرند و بلافاصله در ایران نظام سوسیالیستی برقرار کنند، و چه جریاناتی که با همین نیت از خارج از کشور آمده و در آشفته‌بازار نظری و عملی اوایل انقلاب خیال راه‌اندازی انقلاب کارگری یا جنگ خلق را داشتند و در این راه کشته دادند و صدمه کشیدند -- چندان متفاوت نبود.

در این فرایند طولانی بود که جریان‌ات چپ عملاً از صحنه‌ی سیاست ایران ناپدید شدند. تشکل‌ها از هم پاشیدند، رهبران زنده مانده از کشتارها و زندان‌ها به تبعید رفتند و هواداران پراکنده شدند. انشعاب‌های پی‌درپی، آنچه را که از پیکر این جریان‌ات باقی مانده بود، کوچک‌تر و محدودتر کرد. همان‌طور که در مقاله‌ی قبلی اشاره شد، پاره‌ای کلاً ایده‌های چپ را رها کردند و حتی ضد سوسیالیست شدند، پاره‌ای نوعی سیاست لیبرال چپ را در پیش گرفتند، پاره‌ای دل‌زده از سیاست‌های سازمان‌های چپ به‌طور انفرادی به کارهای فکری پرداختند، و پاره‌ای دیگر بر همان سیاست‌های گذشته‌ی خود پافشاری کردند. آن‌چه از چپ باقی مانده، به‌رغم برخی ادعاها، عمدتاً گروه‌هایی با اعضای انگشت‌شمار است. لازم به تأکید است که در بحث ضعف چپ، منظور چپ متشکل و سازمانی است، و پیشروهای نظری چپ چه در داخل و چه در خارج از ایران را شامل نمی‌شود. سطح پیشرفته و ارزنده‌ی بحث‌هایی که امروز در در رسانه‌ها و محافل چپ ایران مطرح است، و حضور فعال نیروهای چپ در فعالیت‌های مختلف جامعه‌ی مدنی ایران، به‌هیچ‌وجه با دوره‌های قبل قابل مقایسه نیست.

مسئله این است که چپ برای حضور جدی در جامعه و مقابله با جریان‌ات حاکم، و راست سکولار و مذهبی، ناچار است که از بازسازی وجهه خود آغاز کند. تجدید نظر در برنامه‌ها و پلت‌فرم‌ها و شفافیت در این باره که حمایت کدام اقشار و طبقات اجتماعی

را در نظر دارد، بخش مهمی از تلاش برای بازسازی وجهه‌ی چپ است تا نشان دهد که با حفظ آرمان‌های نهایی خود، چه سیاست‌های ترقی‌خواهانه و در عین حال واقع‌بینانه‌ای را در مقابل رقبای راست و لیبرال خود در دستور کار دارد. اما این جزء کوچکی از مجموعه اقداماتی است که برای احیای چپ ضروری است، زیرا بازبینی و تغییر برنامه‌هایی که در مقاله‌ی قبلی به آن پرداخته شد، به خودی خود کافی نیست، چرا که ممکن است برنامه‌ای در مجموع با نیازهای امروزی جامعه‌ی ما انطباق داشته باشد، اما نام و «برند» آن جریان چنان صدمه‌ای دیده باشد که توجه لازم را جلب نکند. این نظیر تبلیغ برای یک نام تجاری است که مشتریان قبلی سابقه‌ی بدی از آن دارند و دوباره به دنبال خرید آن محصول نمی‌روند.

تغییر برنامه کافی نیست: سازمان فدائیان خلق (اکثریت) و حزب توده ایران

بررسی مختصر برنامه‌ی سازمان فدائیان اکثریت^۲ به‌عنوان نمونه ممکن است بحث را روشن‌تر کند. این سازمان در این برنامه خود را «سازمان چپ دموکرات و سوسیالیست» و «مدافع صلح، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، عدالت اجتماعی، برابری، همبستگی، برابر حقوقی زن و مرد، تنوع سبک زندگی، توسعه، حفظ محیط زیست، توزیع دموکراتیک قدرت، ثروت، و فرصت‌ها» اعلام می‌کند، که برای «فراهم آمدن شرایط گذر تدریجی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم دموکراتیک مبارزه می‌کند». برنامه به جزئیات بسیار مهمی در عرصه‌های اقتصادی، زیست‌محیطی، روابط کار و طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط جدید، حقوق زنان، اقلیت‌های قومی و مذهبی، کودکان و جنبش‌های اجتماعی پرداخته، و اگر «استراتژی تحول‌طلبی» بسیار بحث‌انگیز آن را کنار بگذاریم، به‌طور کلی برنامه خواست‌های نسبتاً جامعی را برای شرایط کنونی ایران ارائه می‌دهد. اما می‌توان گفت به‌خاطر سیاست‌های گذشته سازمان، چه در قبال حاکمیت، چه در رابطه با حزب توده، و چه به‌خاطر مسائل درون‌سازمانی، بدون نقد جدی گذشته و ایجاد تغییرات اساسی در عملکرد خود نمی‌تواند پایه‌ی مردمی کسب کند و حتی توجه دیگر نیروهای چپ را جلب نماید.

در «ضمیمه‌ی شماره ۱» برنامه‌ی فدائیان اکثریت که به مرور تاریخ گذشته سازمان می‌پردازد، اشاراتی انتقادی از سازمان طرح می‌شود. از جمله به «ضعف توانمندی فکری و سیاسی رهبری سازمان... [و تحت تأثیر] رویکرد تحلیل‌رفتن آیین‌مندان در جهان‌بینی مارکسیسم - لنینیسم از نوع رسمی آن و پذیرش انترناسیونالیسم پرولتری با قرائت سوسیالیسم عملاً موجود...» می‌پردازد. نیز به «سیاست مبتنی بر ارزیابی متوهمانه پیرامون امکان 'شکوفایی' جمهوری اسلامی... [و] اتحاد سازمان با حکومتی آزادی‌ستیز و بنیادگرا...» اشاره ای گذرا می‌کند. هرچند مطرح کردن این انتقاد از خود در برنامه مثبت و حائز اهمیت است، اما این که چنین نقد محدودی از عملکرد خود تا چه حد بتواند وجهه‌ی این جریان سیاسی را تغییر دهد، قابل‌بحث است. به‌ویژه از آن‌رو که در عمل کماکان مواضع مشابهی را در رابطه با نظام موجود می‌توان مشاهده کرد. این که آیا سازمان فدائیان اکثریت یک تشکل یک‌صدایی یا چندصدایی است، روشن نیست، اما آنچه که از فعالیت‌های پاره‌ای از رهبران شاخص آن می‌توان برداشت کرد، این است که به‌رغم انتقاد طرح شده در برنامه، آنها کماکان به 'شکوفایی' نظام حاکم دل بسته‌اند.

این نکته نیز قابل ذکر است که تاریخ‌نگاری ارائه‌شده در این ضمیمه‌ی برنامه، به مسائل درون‌سازمانی هم اشاره دارد، اما آشکارا نکات مهمی را از قلم انداخته است. از آن جمله می‌توان به تصمیم اکثریت رهبری به انحلال و وحدت با حزب توده، و انشعاب جریان معروف به «۱۶ آذر» اشاره کرد که طی آن بخش قابل‌توجهی از کادرهای قدیمی فدایی و بخش عظیمی از کادرهای حرفه‌ای و تخصصی و روشنفکران از آن جدا شدند. این همان انشعابی است که سازمان اکثریت و حزب توده آن را به‌عنوان «گروه کشتگر- هلیل‌رودی» موسوم کردند، و آقای نورالدین کیانوری، زنده‌یاد دکتر منوچهر شفیعی (هلیل‌رودی) را رسماً عامل نفوذی امپریالیسم امریکا معرفی کرد. این در حالی بود که بسیاری از برجسته‌ترین و شناخته‌شده‌ترین فدائیان، کادرهایی چون زنده‌یادان هبت‌اله معینی (همایون)، بهروز سلیمانی، مهرداد پاکزاد و صدها مبارز قدیمی دیگر، همراه با شناخته‌شده‌ترین روشنفکران، نویسندگان، هنرمندان، و دانشگاهیانی که در جریان انقلاب به سازمان فدائی پیوسته بودند، و با جریان اقلیت نیز توافقی نداشتند، در انشعاب ۱۶ آذر از آن جدا شدند.

برنامه‌ی حزب توده ایران،^۳ که در سال ۱۳۹۱ مورد تصویب قرار گرفته، به تفصیل در ۹۰ صفحه به جنبه‌های مختلف تاریخ طولانی خود به مثابه «حزب طبقه‌ی کارگر ایران» می‌پردازد، و تغییر سیاست خود در مورد جمهوری اسلامی را با «طرز رژیم دیکتاتوری [...] و] روی کار آوردن یک دولت ائتلاف ملی» طرح می‌کند. جالب آن که در این متن طولانی کوچک‌ترین اشاره‌ی انتقادی به نقش حزب در رابطه با وابستگی به شوروی، چه در دوران نهضت ملی‌شدن نفت، و چه در دوران انقلاب بهمن، نمی‌شود. در عوض با خودستایی طرح می‌کند که پس از شروع فعالیت علنی در دوران انقلاب «در مدتی بسیار کوتاه توانست به نیروی بزرگ اجتماعی با نفوذ چشمگیر معنوی تبدیل» شود. برنامه به تجلیل از سیاست‌های خود در سال‌های نخست پس از انقلاب می‌پردازد، و اشاره‌ای به جوّ مخربی که بر علیه دیگر جریانات چپ و لیبرال و هر نیروی غیرحکومتی ایجاد کرده بود، ندارد. با این مقدمات طولانی، این حزب با طرح کلیاتی «در مرحله‌ی انقلاب ملی و دموکراتیک» از جمله «محدود کردن رشد سرمایه‌های بزرگ»، «باز تقسیم امکان‌های مادی و ثروت‌های انباشت شده...»، و «حرکت به سمت عملی کردن عدالت اجتماعی...»، خواستار ایجاد «جبهه‌ی ضدیدیکتاتوری» و «مبارزه‌ی مشترک همه‌ی آزادی‌خواهان در راه تحول‌های بنیادین» می‌شود. بسیار قابل تردید است که با این تأکید تأییدآمیز بر عملکرد قبلی خود، افراد یا جریاناتی به این ندا توجه کنند. به‌ویژه آن که جریانات دیگری با نام توده، نظیر بخش‌هایی از سازمان اکثریت که قبلاً اشاره شد، و جریانات موسوم به «**چپ محور مقاومتی**»، حتی در شرایط امروزی نیز کماکان همان سیاست‌ها را به پیش می‌برند، و همان نقش منفی را در رابطه با وجهه‌ی منفی چپ ادامه می‌دهند.

به هر حال، سازمان فدائیان اکثریت و حزب توده ایران به عنوان بخشی از طیف چپ، در راست‌ترین موقعیت این پیوستار، قرار دارند و در تحولات سیاسی در پیش نیز حضور خواهند داشت. این که وجود آن‌ها به وجهه و موقعیت چپ کمک می‌کند و یا کماکان ضربه می‌زند، بستگی به سیاست‌هایی دارد که در رابطه با سیاست حاکم و دیگر جریانات طیف چپ و لیبرال به پیش خواهند برد.

اهمیت حضور چپ میانه و چپ رادیکال واقع‌گرا در تحول سیاسی

اگر طبیف یا پیوستار وسیع چپ را که خود بخشی از پیوستار بزرگ‌تر جریانات سیاسی ایران است مجدداً در سه بخش راست، میانه و چپ در نظر بگیریم، بخش راست آن با موضعی شبیه جریانات راست میانه عمدتاً در جهت تحمیل پاره‌ای اصلاحات و توافق و سازش‌هایی با نظام حاکم قدم برمی‌دارد. بخش چپ آن یا چپ انقلابی، همان‌طور که در برنامه‌های آن‌ها منعکس است، تلاش برای سرنگونی و استقرار بلافاصله یک نظام سوسیالیستی را در نظر دارد. همان‌طور که در مقاله‌ی پیشین به تفصیل اشاره شد، و تجربه‌ی جنبش‌های انقلابی سوسیالیستی که قبلاً در کتاب *بازخوانی انقلاب‌های قرن بیستم*^۶ به آن پرداخته‌ام، نشان می‌دهد این خواست با واقعیات امروز ایران و جهان منطبق نیست و یک رؤیای ولونتاریستی است. اما وجود بخشی از این جریانات با شرایط معینی منفعت‌هایی برای تفکر و ایده‌ی چپ دارد که باز در زیر به آن اشاره خواهیم کرد. در این میان آن چه می‌ماند، چپ میانه است.

اگر این واقعیت را بپذیریم که در کل پیوستار جریانات سیاسی ایران، هیچ جریانی - جز آن‌ها که امیدوارند با کمک یک نیروی خارجی به قدرت رسند - به‌تنهایی قادر به ایجاد تغییر سیاسی جدی نخواهد بود، تنها ائتلافی از جریانات مختلف پتانسیل چنین تغییری را داراست. در این میان ضرورت وجود یک چپ میانه‌ی توانمند را بهتر می‌توان درک کرد. در واقع در اغلب تحولات سیاسی عمده‌ی جهان، نقش چپ میانه که امکان بیشتری برای همکاری و ائتلاف با جریانات لیبرال و ملی را داراست، بسیار تعیین‌کننده بوده است. اما همان تجارب جهانی نیز نشان داده که چپ میانه در چم‌وخم پیچیدگی‌های ائتلافی، خطر حرکت به راست را نیز دارد. تجارب احزاب سوسیال‌دموکرات اروپا که در کتاب *بازخوانی جنبش‌های رفرمیستی سوسیالیستی*^۷ به آن پرداخته‌ام، نشان می‌دهد که چگونه جریانات قدرتمند سوسیالیست در مقابله با قدرت‌گیری فزاینده‌ی سرمایه‌ی جهانی نولیبرال از مواضع خود عقب‌نشینی کردند و به جریانات لیبرال و حتی نولیبرال تبدیل شدند. همان تجارب نیز نشان می‌دهند که جناح‌های چپ این جریانات با انشعاب از جریان اصلی شکل‌های جدیدی را ایجاد کردند.

چپ ميانه، جرياني است كه در اين مرحله از تحول اجتماعي با حفظ آرمان‌هاي سوسياليستي، با پيگيري قاطعانه‌ي سياست‌هاي عملي، واقع‌بينانه و پيش‌رونده، در جهت دفاع از حقوق نيروي كار و همهي آنهايي كه از سرمايه‌داري آسيب مي‌بينند، و در جهت ارتقاي سطح فرهنگي و فرهنگ سياسي جامعه، توسعه‌ي اقتصادي، حفظ محيط زيست، عدالت، بسط آزادي‌هاي سياسي و اجتماعي، و استقرار يك نظام دموكراتيكي ترقي خواه مبتني بر مشاركت فزاينده‌ي شهروندان، مبارزه مي‌كند. بركنار از فعاليت‌هاي فرهنگي، اجتماعي و سياسي و اشاعه ايده‌هاي سوسياليستي در ميان مردم، وسيله‌ي پيشبرد سياست‌هاي اصلي جريانات چپ ميانه پس از استقرار يك نظام دموكراتيكي، كسب موفقيت در انتخابات و و اشغال هرچه بيشتر كرسي‌هاي پارلمان‌هاي استاني و كشوري است.

واضح است كه هم به‌خاطر نبود دموكراسي و آزادي‌هاي سياسي و اجتماعي، و هم به‌دليل ضعف چپ، چنين تشكيل‌هايي در ايران نداشته و نداريم، و تشكيل‌هاي چپ بعد از انقلاب نيز - كه حال تماما در تبعيد و دياسپورا هستند - يا با راست‌روي به درجات مختلف در سمت نظام حاكم قرار گرفتند، و يا با چپ‌روي شعار استقرار انقلابي و بلافاصله سوسياليسم را سر دادند.

حزب چپ ايران، چپ ميانه؟

حزب چپ ايران كه چند سال پيش از ائتلاف چند جريان به وجود آمد، آيا پتانسيل ايفاي نقش چپ ميانه را در تحولات پيش رو مي‌تواند داشته باشد؟ اين حزب در **منشور مبنا** از جمله اشاره مي‌كند كه «ما جزئي از جنبش جهاني چپ هستيم و ضمن ارج‌گذاري بر دست‌آوردهايش، با نقد نظري و تجربى اين جنبش، به اين باور رسيده‌ايم كه سوسياليسم و دموكراسي درهم تنيده‌اند. سوسياليسم مورد نظر ما محصول روندى است آگاهانه براي دستيابي به جامعه‌ي مطلوب و انساني كه به‌مثابه يك فرآيند با ايجاد و گسترش ارزش‌هاي سوسياليستي و مشاركت نيروهاي باورمند به اين ارزش‌ها، شكل

می‌گیرد.» بر این مبنا دیدگاه و ارزش‌های مورد نظر خود را چنین توضیح می‌دهد: «صلح، آزادی، برابری، عدالت اجتماعی، همبستگی، دموکراسی، برابری حقوقی زن و مرد، تنوع سبک زندگی، رفع تبعیض‌های طبقاتی، ملی - قومی و مذهبی و حفظ محیط زیست، از اصول پایه‌ای برنامه و جزو ارزش‌های ما هستند. ما از حقوق، منافع و مطالبات کارگران، مزدبگیران و تهیدستان در مقابل تعرض سرمایه دفاع می‌کنیم... ما طرفدار دموکراسی و مخالف هرگونه استبداد و دیکتاتوری هستیم و حاکمیت را ناشی از اراده‌ی آزاد مردم و برای مردم می‌دانیم، به رأی و انتخاب آزادانه‌ی مردم، به حاکمیت قانون، به محدودیت زمانی قدرت و پلورالیسم سیاسی پای بندیم. ما برای تعمیق و گسترش دموکراسی انتخابی به دموکراسی مشارکتی و مستقیم در اشکال مختلف از جمله خودگرانی و خودمدیریتی مبارزه می‌کنیم... ما برای "جهانی بهتر" مبارزه می‌کنیم.»

بر این اساس حزب چپ سیاست کنونی خود را چنین توضیح می‌دهد: «تلاش برای نزدیک کردن نیروهای جمهوری خواه، دموکرات و سکولار جهت شکل دادن به یک ائتلاف گسترده‌ی سیاسی میان آنان برای گذار به دموکراسی، از مؤلفه‌های اصلی استراتژی سیاسی ماست. سیاست ما در این راستا بر اتحاد گسترده با دیگر نیروهای چپ و سوسیالیست، ائتلاف با نیروهای آزادی خواه حول جمهوریت و جدایی دین و دولت است. ما طرفدار مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز هستیم و از ابتکارات مردم با توجه به شرایط و سطح رشد مبارزات مدنی آن‌ها حمایت می‌کنیم.»

این حزب در سند سیاسی کنگره‌ی^۶ اخیر (چهارم) خود، «به‌عنوان یک نیروی مدافع سوسیالیسم دموکراتیک» از جمله بر ضرورت حمایت از سازماندهی در دو سطح تأکید می‌کند: یکی «برای نزدیکی و اتحاد نیروهای چپ به منظور تشکیل یک بلوک چپ برای دفاع از منافع کارگران و دیگر مزد و حقوق‌بگیران در سایر عرصه‌ها» و دیگری تلاش برای «ائتلاف نیروهای جمهوری خواه»، و ضرورت شکل‌گیری «مرکز هماهنگی و همکاری» «تمام نیروهایی که به دموکراسی، سکولاریسم، و پلورالیسم» باور دارند.

مجموعه‌ی این سیاست‌ها و اسناد برنامه‌ای حزب چپ می‌تواند بیانگر مواضع نظری یک چپ میانه باشد اما موفقیت و پیشبرد این سیاست‌ها با مشکلاتی مواجه بوده و

هست. این حزب بر اثر تلاش‌های تجدیدنظرطلبانه و وحدت‌طلبانه‌ی بخشی از کادرهای فدائیان اکثریت به وجود آمد که با جداسدن از سازمان اکثریت، با پاره‌ای از دیگر جریان‌های فدایی، از جمله اتحاد فدائیان خلق که خود از وحدت بخشی از کادرهای قبلی فدائیان اقلیت و ۱۶ آذر ایجاد شده بود، تشکیل شد. مشکل اول این بود که این تغییر و تحولات به‌درستی منعکس نشده و بسیاری این حزب را ادامه‌ی فدائیان اکثریت قلمداد کرده و می‌کنند. خود حزب نیز در آغاز از پسوند «فدائیان خلق» استفاده می‌کرد که بعداً به‌درستی آن را حذف کرد. (شاید نیاز به تأکید نباشد که در ذهن افراد و جریان‌های مترقی جامعه‌ی مدنی ایران، این مسئله‌دار شدنِ براندِ فداییان از مقطع خاصی بعد از انقلاب مطرح است و شامل فدائیان اولیه و نام‌ها و شخصیت‌های برجسته‌شان نظیر بیژن جزنی، حمید اشرف، و بسیاری دیگر از کادرها و نیز دیگر جریان‌های فدایی - به رغم همه‌ی مسائل خودشان - نمی‌شود. چنان‌که براندِ حزب توده نیز قبل از دوران مصدق و دوران انقلاب متفاوت بود.) مشکل دیگر، تااندازه‌ای شاید به همان دلیل اول، این بوده که تاکنون این حزب در جلب پاره‌ای از دیگر جریان‌های چپ موفقیتی نداشته است.

آن چه حزب چپ به آن نیاز دارد، نشان دادن وجهه‌ای متفاوت و خاص خود این حزب است. برای کسب چنین برندی این حزب باید تمایز خود با دیگر جریان‌های چپ را، چه در اسناد و برنامه‌ها و چه در عمل، نشان دهد. تمایز این حزب با سمت چپ خود، یعنی چپ‌های باورمند به انقلاب بلافاصله‌ی سوسیالیستی، روشن است، اما تمایز آن با سمت راست خود، یعنی جریاناتی چون سازمان اکثریت و حزب توده و مشتقات آن‌ها روشن نیست. حزب چپ برای آن که خود را به‌مثابه یک چپ میانه مطرح کند، چاره‌ای جز فاصله گرفتن با جریانات راست درون پیوستار چپ ندارد. این حزب، با آن که به نظر می‌رسد در عمل با سازمان اکثریت و حزب توده همراهی نداشته، اما تفاوت‌هایش با سمت راست‌اش بسیار کم‌رنگ بوده است. قابل ذکر است که حزب چپ در سند کنگره‌ی اخیر خود، «در راستای برنامه عمل برای هدایت فعالیت‌های حزبی»^۸ به نکات بسیار مهمی می‌پردازد، از جمله درباره‌ی سایت این حزب، «به پیش»، اشاره می‌کند که این سایت باید بتواند «سیمای چپ حزب را به‌طور پررنگ ترسیم کند». در بند دیگری به «پرداختن به مسائل نظری و تقویت چهره چپ حزب» در حوزه‌های

مختلف، می‌پردازد. حال باید دید که تا چه حد در عمل خواهد توانست «سیمای چپ» را تقویت کند.

به‌طور یقین این حزب، نظیر هر جریان دیگری دیدگاه‌های متفاوتی را در درون خود دارد، و جالب آن که برخلاف بسیاری از جریانات چپ سنتی، در اساسنامه‌ی^۹ خود رسماً وجود فراکسیون‌ها را می‌پذیرد. این که آیا هم‌اکنون در عمل فراکسیون‌های مختلفی به‌طور رسمی یا غیررسمی در این حزب وجود دارد، روشن نیست. اما تناقض‌هایی را در پاره‌ای موضع‌گیری‌های حزب می‌توان مشاهده کرد. یک نمونه‌ی آن امضای تعدادی از رهبران شناخته‌شده‌ی این حزب در حمایت از بیانیه‌ی میرحسین موسوی در مورد برگزاری رفراندوم و ایجاد مجلس مؤسسان بود. این گفته به‌معنی انکار اهمیت بیانیه‌ی موسوی که بیانگر تشدید اختلافات درون حکومتی است، نیست، بلکه نشانگر اختلاط مواضع چپ میانه با چپ سمت راست خودش است. شک نیست که شعار رفراندوم و ایجاد مجلس مؤسسان سیاست بسیار درستی در راه استقرار یک دموکراسی سکولار و ترقی‌خواه است. اما بحث بر سر چگونگی ایجاد شرایطی است که چنین امری را ممکن سازد، و چگونگی طرح سؤال رفراندوم و نظارت کدام نهاد ملی و بین‌المللی بر برگزاری چنین رفراندومی است. به‌هر حال باید دید که آیا این حزب خواهد توانست با کمک پاره‌ای از دیگر جریانات چپ، زمینه‌ی شکل‌گیری یک چپ میانه‌ی تأثیرگذار بر تحولات در پیش در ایران را فراهم آورد.

به‌جای نتیجه‌گیری

سخن کوتاه، در دوران متلاطمی که در پیش است، می‌توان تصور کرد که به‌هر حال تمامی جریانات طیف چپ، از راست چپ، چپ میانه، چپ انقلابی، و منفردین چپ، به درجات مختلف با هر برنامه و هر گذشته‌ای در صحنه باقی خواهند ماند. پاره‌ای از آن‌ها به نظرات قبلی خود می‌چسبند، پاره‌ای که تغییر نظر داده‌اند، ترجیح می‌دهند ساکت بمانند، و پاره‌ای با شهادت اخلاقی گذشته‌ی خود را نقد و راه‌های جدید رهایی را جست‌وجو می‌کنند. درک این واقعیت برای بخش بزرگی از جامعه‌ی ایران که هرگز تجربه‌ی دموکراسی را نداشته آسان نیست. در صورتی که ایران در مسیر بحران‌های

سهمگین داخلی و خارجی متلاشی نشود، و زمینه‌ی یک دموکراسی سکولار و ترقی خواه فراهم آید، بخش راست طیف چپ کماکان با راست میانه حرکت خواهد کرد. چپ میانه، سیاست‌های اصلاحاتی ترقی خواهانه و پیشرونده را پی‌گیری می‌کند، و می‌تواند با وحدت عمل با جریان‌های لیبرال چپ، ملی، و ملی-مذهبی، بلوک‌هایی را در مقابله با راست سکولار و مذهبی به پیش برد.

وجود بخشی از چپ رادیکال که با واقعیت‌های مشخص و متحول حرکت می‌کند، در صحنه‌ی سیاسی بسیار ضروری خواهد بود، از این نظر که می‌تواند از یک طرف مانع از راست‌روی چپ میانه شود، و از طرف دیگر نقش جریانات چپی را که فارغ از واقعیت‌های زمینی شعار می‌دهند و امکانات دموکراسی را به خطر می‌اندازند، خنثی کند. همان‌طور که در نوشته‌ی قبلی نیز اشاره شد، از این نظر وجود و حضور چنین چپ رادیکالی برای تغییر این تعادل حیاتی است. از این‌رو باید امیدوار بود که آن بخش از جریانات و منفردین چپ رادیکال که برخوردی غیر مذهب‌گونه به مارکسیسم دارند، سیاست‌ها، برنامه‌ها و عملکرد خود را با واقعیات امروز ایران و جهان تطبیق دهند، و با شرکت فعال و مسئولانه در جنبش، وجهه‌ی عمومی چپ را ترمیم کنند و اعتلا بخشند. در عکس‌العمل به نوشته‌ی قبلی یکی دو نفری برای من نوشتند که جریانات چپ ایران اصلاً کم‌ترین اهمیتی ندارند، و این نوشته‌ها و حرف‌ها اتلاف وقت است. حتی اگر این نظر کاملاً نادرست و بی‌پایه را بپذیریم، پرسش این است که سرنوشت آینده‌ی ایران بدون حضور جدی چپ سازمان‌یافته در کانون سیاست، و نه در حاشیه و برای دل خودش، چه خواهد بود؟ چپ ضمن حفظ آرمان‌های خود، با حضور فعال و عملی در جنبش‌های پیش‌رو و با ارائه‌ی سیاست‌های ترقی خواهانه و به‌دور از شعارهای تخیلی، خواهد توانست وجهه‌ی خود را باز یابد و نقش حیاتی خود را در استقرار نظام دموکراتیک سکولار و ترقی خواه و مقابله با جریانات راست، اعم از مذهبی و سکولار ایفا کند. تنها در زمینه‌ی وجود چنین نظامی است که چپ سوسیالیست شانس تبلیغ و ترویج و سازماندهی آزادانه‌ی ایده‌ها و آرمان‌های خود و جلب حمایت اکثریت عظیم و خودآگاه برای گذار به سوسیالیسم را خواهد داشت.

^۱ سعید رهنما، نگاهی به برنامه‌های جریان‌های چپ انقلابی در دنیای تغییر یافته، نقد اقتصاد سیاسی

^۲ برنامه‌ی سازمان فدائیان (اکثریت)

^۳ برنامه‌ی حزب توده ایران

^۴ سعید رهنما، (۱۳۹۷) بازخوانی انقلاب‌های قرن بیستم، انتشارات آگاه

^۵ سعید رهنما، (۱۴۰۲) بازخوانی جنبش‌های رفرمیستی سوسیالیستی، انتشارات سرای بامداد.

(مقالات جداگانه‌ی آن در سایت نقد اقتصاد سیاسی قابل دسترسی است).

^۶ منشور حزب چپ ایران

^۷ حزب چپ ایران، سیاست‌ها، کنگره چهارم.

^۸ حزب چپ ایران، در راستای برنامه عمل

^۹ حزب چپ ایران، اساسنامه